

جامعه پویا

سال سوم / شماره دوازدهم (پیاپی) ۷۲ / دی ۹۹

ماهنامه فرهنگی سیاسی اجتماعی جامعه پویا

سال سوم / شماره دوازدهم (پیاپی) ۷۲ / دی ۹۹

شماره مجوز: ۹۵۲۹۶۳

صاحب امتیاز: جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول و سردبیر: مهدی بزم آرا

هیات تحریریه: محمد ناصری، مهدی بزم آرا، محمد جواد خالقی،

محمد رضا ناصری، هادی گل سرخی، زهرا رحمان زاده

کانال رسمی تشکل: @jadfum

بنیان دموکراسی پر باد است!!



تروریستاگرام!

به عنوان حق اختیار و مسئول عملکرد خویش، اثر می گذارد و دغدغه ها، دل مشغولی ها و هیجانانوی را به پست ترین درجات تنزل می بخشد خود منافی آزادی است و چه بسا او خود نمی داند که آزادی او قربانی آزادی ای شده است کما اینکه گفتیم در دفاعیات خود از دموکراسی، تبلیغات و ادبیات روشنفکران با ژست متمدن مآبانسه، فرصت تفکر و اندیشه را از وی می گیرد. در این جا ذکر دو مثال ضروری است که به خلاف اعتقاد برخی روشنفکران و البته بعضی از خودی ها، که معتقد اند اقتصاد فریه مقدمه رشد اندیشه ها است و بستر خوبی برای کار فکری- فرهنگی فراهم خواهد آورد، چنین اقتصادی زمینه را برای رشد تبلیغات تجاری که بیش از پیش، بر اراده انسان ها اثر می گذارد فراهم می سازد. همچنین تلاش جریانات قدرت، در کشورهای غربی که در هیاهوهای

محمد جواد خالقی این روزها به موازات ایام شهادت شهید سردار سلیمانی پدیده ای مسبوق به سابقه، بار دیگر تیتراستوری های دلدادگان مکتب حاج ق. اسم گردید و آن قربانی شدن یکی از شعائر رنگارنگ اپوزیسیون ها و روشنفکران در پیش روی سکوت مطلق آن ها است. به عبارتی همان آزادی و آزاد اندیشی از ام الشعائر اتوییای غرب است که بارها در قالب دموکراسی، تبلیغات کر کننده خود را به گوش جهانیان رسانده و به مانیفست یک مبارزه علیه جمهوری اسلامی مبدل شده است که تا به امروز نیز بر طبق همان عادت می گردد. هر چند تا اکنون به زیر سؤال رفتن آزادی به معنای مصطلح عمومی که آن را به مثابه وسیله ای در نقد غرب به کار می بریم اظهر من الشمس است. چنانچه آزادی را تحت سلطه پروپاگاندا (تبلیغات) معنا کنیم. از این منظر هر چیزی که بر اراده انسانی

انتخاباتی برای جذب اراده عمومی، به هر وسیله ای متمسک می شوند نیز مصداقی بر این مدعا است. به راستی، در این فضای مسموم و پر تناقضی که انسان امروز در آن نفس می کشد و روشنفکران رنگارنگ این مرز و بوم عرصه را به جولانگاه آزادی خواهی خودشان تبدیل کرده اند، آزادی به مثابه گلی خوشبو و ادکلن زده خارداری است که در خارستانِ نهان های روشی و سیستم های مخفی و شبکه های گسترده تبلیغاتی غرب روییده است که اجازه نمی دهد احد الناسی خود بیندیشد و انتخاب کند. به راستی که نمی توان از قفس آهنینی که بشریت مدرن بعد از انقلاب صنعتی، خود ساخته است خارج شد و به زودی از آن رهایی یابد. اما از آن مهم تر نحوه مواجهه جهان جدید بعد از انقلاب اسلامی با یک تازی غرب است که سرنوشت بشریت را رقم می زند. گرچه مسئولین ذیربط را با اهمال کاری و ضعف مدیریتی خود، یارای مقابله با آن نیست لکن پُر واضح است که نمی

توان دست رو دست گذاشت و در انتظار تغییرات و تحول ماند. در چنین معرکه ای باید بنالیم از جریان پیشتاز و مؤذن جامعه ما که از آشکارترین و در عین حال ریزترین و عمیق ترین، پدیده های دنیا به سادگی عبور می کنند و وقعی در گریبان اندیشه مسئله یابی و چاره جویی نمی گذارند و یا در پاره ای از مواقع مانند اقتصاد متداول، بر مقتضیات زمان صحنه می گذارد و حتی کار به جایی می کشد که به وقوع امری مفتخر است که عین ضرر است. آیا همانکه تروریستگرام، سنگری را به قدری مسدود و محدود کند که از انجام وظیفه خود بازماند و افسران جنگ نرم ما، عمده وقت پربهای خود را بر بازتولید مجدد صفحات مجازی و جدال بر سر نام و تصویر شهید عزیز صرف کند، جای افتخاری دارد؟! آیا افتخار به از دست دادن فالوور های خود که ماه ها برای رساندن حقایق در مقیاس گسترده تلاش کرده است چیزی جز افتخار به وقت کشی نیست؟! چه بسا ممکن است، تا آن هنگام که سنگر خود را بازسازی کنی فتنه ای در جریان باشد و مخاطبان خود را از رسیدن به حقایق محروم سازی! و یا آنکه سطح مخاطبان را به تصویر و نام شهید تنزل بخشیم و عمده نزار ما با مجازستان محصور به بودن یا نبودن تصویر و نام شهید باشد. بماند که برخی به دو بیت شعر و یا متنی ادیبانه احساسی-شعاری بسنده می کنند و در حقیقت مروجان مکتب سید الشهداء مقاومت نیستند. از این رو است که نباید فرصتی فراهم ساخت تا دشمن بتواند به راحتی جریان نورانی انقلاب را خاموش کند، ولو با حذف یک پست و یا استوری های مزین به اندیشه بیدارگرانه، بلکه در دل بحران ها فرصت را باید جست. به راستی که «به میزان فرصت هایی که در بحران ها وجود دارد در فرصت هان نیست» . و ما از این فرصت ها غافلیم! حال آنکه نباید روزمرگی و مقتضیات روزگار، ما را از حضور تاریخی خویش غافل کند.

از این رو است که در جنگ اراده ها، هر نوع حرکتی که موجب حذف نام این شهید عزیز و تلفات اوقات در مجازستان، گرد عین ضرر است و هرگونه فرصتی را که بتواند پیام عمیق و فکری مکتب او را به مقصود خویش برساند خواهد سوزاند. آنان از نام و چهره پر ابهت او، هراس دارند و این

درد

آنان از نام و چهره پر ابهت سردار، هراس دارند و این هراس را با حذف تسکین می بخشند

هراس را با حذف اثری ظاهری از او، در مجازستان تسکین می بخشند اما نمی دانند که اندیشه و فکر الهی؛ محصور به اعتباریات و ظواهر دنیا اعم از نام و تصویر نیست. پس چه ضرورتی است که همچون دشمن، در این سطح از نزاع باقی بمانیم؟ حال آنکه به روش های دیگری نیز می توان آن پیام حقیقی و الهی را برسانیم، چرا وقت را در جنگ با تروریستگرام، بر سر بودن یا نبودن نام و تصاویر سردار تلف نماییم و از تجربه تاریخی تقیه استفاده نکنیم. زبان و بیانی اثر گذار، اما بدون اشاره به این نام عزیز و تصاویر آن بزرگوار، بهتر ما را به مقصود می رساند. همان زبان هنر و ادبیات، زبانی که به بصورت نمادین؛ مردم را به یاد مکتب فرمانده مقاومت بیاندازد. همانطور که در فضای خفقان آمیز دوران ائمه، جریان شیعی خود را نه تنها حفظ کرد بلکه مبدل به شبکه ای گسترده از جریان وکالت، در سرتاسر جغرافیای ممالک اسلامی گردید. ذکر این نکته تاریخی آن

دوران، واجب است که دشمن نیز از این غافلگیری خود، بیشتر از حضور پررنگ ائمه در اجتماع ضربه خورد. شاید ذکر یک مثال امروزی، در این جا ضروری باشد که حتی تصاویری از محل عروج آسمانی این شهید عزیز در نزدیکی فرودگاه بغداد، که سوختن را به نمایش می گذارد خود، هم یادآور آن شهید است و هم حامل پیامی مهم که «سوختن بهای قرب است و چنین سوختنی را جز به پروانه گان بی پروای عشق نمی دهند. آن که آتشی بر دل ندارد کجا می تواند بال در آتش بگشاید...»

البته تقیه ای که در فضای مجازی به کار می بریم، کاملاً با فضای آن دوران پر محنت و معنای مصطلح آن، متفاوت تر است و تنها تفاوت آن در روش ها و رنگ ها به مقتضی شرایط است اما جهت گیری و پایه اصلی هدف آن، یکی است. چرا که بحران آزادی بیان که از طریق تبلیغات رسانه ای؛ پیچیده تر از قبل شلعه و رتر می شود، خود راه جدید و قوی تری را برای جریان حق باز کرده است. به شرط آنکه جریان انقلاب، از فرصت های ابزار رسانه ای دشمن بهینه تر استفاده کنند. که این امر مستلزم آن است که از حصارهای عناوین و تصاویری که مستقیماً مزین به آن شهید عزیز است عبور کرد و با مسخر ساختن مجازستان، در حین ضربه شدید و عمیق به دشمن، کمتر شاهد حذفیات و محدودیت های مجازی باشیم و تا آن هنگام که تروریستگرام ها به خود آیند، درخت نجات بخش انقلاب اسلامی در دهکده جهانی ارتباطات ریشه بدواند. مخلص کلام اینکه نحوه مواجهه ما با بحران های مجازی و ماهیت اصلی این قبیل مسائل، نه تنها در مجازستان بلکه با توجه به رسالت امروز ما، در همه عرصه های میدانی نیازمند بازخوانی و تحلیل ریزترین پدیده های دنیا است. از این رو، لازم است آنچه را که در دیگر مطالب گذشته این نشریه؛ بدان اشاره شد را بار دیگر، مرور کنیم که خواص جامعه ما، اگر آنچه را که به آن نظر می افکنند و فهمیدند، عمل کنند مسیر این انقلاب به کربلاها منجر نخواهد شد، لکن چنانچه نفهمیدند، دیر فهمیدند، اما اختلاف کردند، تاریخ راهی به سوی نجات نخواهد یاف تا آن هنگام که خمینی دیگری قیام کند.

مهدی بزم آرا

روشنفکران مسلمان ایرانی، دهه‌ها است ایمان به آمالِ دموکراسی داشته و به تصویری که خود در ذهن خویش برای قبله آمال، تراشیده اند عشق می‌ورزند. حال آنکه، مقلدانی ظاهرگرا بیش نیستند و به عبارتی بهتر غرب زده و غربی نما هستند تا غربی. غالب این گونه افراد که خود را در پس نقاب دموکراسی پنهان کرده اند، سال‌ها است که به جان ریشه این درخت چهل ساله افتاده اند و لاجرم، آن‌ها در مقابل اتوپیای خود، مشمول حکم «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ» شده اند و چشم عقل آن‌ها بر هر واقعیت دیگری کور گشته است. اینان، همچنان به این موهومات به ظاهر عقلانی و متمدن مآبانه متمسک می‌شوند برای تحصیل نتیجه‌ای دیگر:

اینکه؛ دموکراسی راه حلی به سوی احیای حقوق ملت ایران و ترقی در عرصه‌های گوناگون مانند توسعه کشورهای غربی است. حال آنکه اگر با ذات تمدن غرب، شهودی بی‌واسطه می‌یافتند تن به چنین موهوماتی نمی‌دادند. البته دموکراسی، همچون بسیاری از مفاهیم، در علوم اجتماعی، تعریفی جامع و مانع ندارد و تعاریف متعدّد و معانی مختلفی از آن ارائه می‌شود اما مسامحتاً می‌توان آن را حکومت مردم بر خویش بر اساس قوانینی که خودشان وضع کرده اند، معنا کرد. لکن بنیان‌های دموکراسی به فوتی بند است. چرا که «مردم» در این تعریف یک لفظ موهوم و پرابهام است. کدام مردم؟ در کدامین نقطه کره ارض، ممکن است مردم در همه امور به اشتراک

بنیان دموکراسی بر باد است..!



نظری دست یابند؟ نیمه کمتر از یک چگونه میتواند ادعای نیمه به اضافه یک غالب را بپذیرند؟! گذشته از این؛ تهی بودن این مفهوم و بار معنایی خاص آن، امروزه حتی در بهشت زمینی آن بیش از قبل پرواضح است. چه آنجا که شاهد، رفتار نژادپرستانه نظام سیاسی حاکم بر آمریکا با مردم، شکاف‌های طبقاتی، جنبش‌هایی از جنس وال استریت، شکست نظامات حقوقی، اخلاقی و اجتماعی، درگیری‌های کف خیابانی و در یک کلام تسخیر کنگره مجلس سنا بدست معترضان انتخاباتی هستیم و چه آنجا که ترامپ، به عنوان نماد سیاسی کشوری دموکرات مآبانه همه بنیان‌های آن رامستبدانه؛ زیر پالگد مال می‌کند، همگی از جمله این حوادث و نشانه‌های بحران دموکراسی است.

بی تردید آنچه را که اکنون در غرب به بحران دموکراسی یاد می‌کنیم ریشه در بحران معرفتی دارد و این بحران؛ از عقل منقطع از وحی سرچشمه می‌گیرد چرا که صرف ولایت مردم، صراحتاً با حکومت و حیانی توحید معارضه می‌کند و خود الهه‌ای است در مقابل الله. یعنی همان‌هایی بشر از

وحی و خداپنداری فردی. در واقع؛ تلازم و همراهی دموکراسی با لیبرالیسم و همچنین مبنا قرار دادن اومانیسیم موجب شده است که حاکمان با استفاده از این عامل برای کسب قدرت دست به هر لطایف الحیلی، فارغ از اخلاق و ابزارهای کنترل اجتماعی

درد

آنچه را که اکنون در غرب به بحران دموکراسی یاد می‌کنیم ریشه در بحران معرفتی دارد

بزنند. در حقیقت خواست و رضایت مردم آزادورها شده، مبنای مشروعیت است و مردم قدرت و مشروعیت را به فرد تفویض می‌کنند و این نوع کسب قدرت که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم در مجرای قانون به فرد واگذار شود، مشروعیت دارد. چنین مکانیزمی، در شرایط عادی و آرمانی جامعه قابل اعتنا است. در شرایط بحران اما بازی به گونه دیگری رقم می‌خورد. بحران، تمام شاکله‌های قانونی برخواسته از اراده مردم را در فقر ابزارهای کنترلی همچون اخلاق در هم می‌شکند. لذا همین قدر کافی است که در رقابت‌های انتخاباتی فرد منتخب، بنا بر هر دلیلی از طریق تبلیغات (پروپاگاندا) در شرایط بحران، نظر مردمی را که در امور فردی و اجتماعی به اصطلاح آزاد هستند - ولو آنکه با فریب یا تطمیع باشد - به سوی خود جلب کند. بدیهی است که در چنین مدل حکومتی، فردی با مختصات آقای ترامپ، به تنهایی در کنار وضع ملت‌هت‌جامعه، تبدیل به یک بحران برای کشور می‌شود. بدین وصف، در چنین نظام بی‌نظمی پرواضح است که کاخ کنگره مجلس سنا، نه از گنبد مشهور آن؛ که از ستون‌های نماد دموکراسی فرو میریزد و آماج حملات گسترده مردمی قرار می‌گیرد که پشت بر همه آمال نظام سیاسی پوشالی خود کرده و مستبدانه

خواسته خود را طلب می‌کنند. و کار به جایی می‌کشد که تریبون مشهور، همان که روزی نمایندگان مجلس پشت آن نطق‌های آتشین در رسای دموکراسی آمریکایی می‌خواندند و برای بسط دموکراسی و حقوق بشر مدعایی خود علیه ملت‌ها نسخه می‌پیچیدند، امروز پیام تهی بودن غلبه دموکراسی آمریکایی را به جهانیان مخابره می‌کند. جالب آنجا است که یکی از نامزد پیشین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به ضرورت تشکیل کمیسیون نظارت بر انتخابات اعتراف می‌کند. ایده‌ای که بارها برای نظام جمهوری اسلامی، مضحکه و محل هجمه روشنفکران و جمعی لیبرال‌نما‌های رنگارنگ این مرز و بوم شده است.

به راستی که عالم، درگیر حوادث عظیم تحولی است که همه چیز را دگرگون می‌کند. این راهی است که بشر فردا خواهد پیمود و چه بخواهد و چه نخواهد، دموکراسی و لیبرالیسم محکوم به شکست هستند و غرب نیز دوران تاریخی خویش را طی کرده است و چون دیوار چوبینی که در ملازمت موریانه‌ها فروپاشد، رو به سوی اضمحلال دارد. همانطور که در این عریضه ذکر آن رفت، دموکراسی که داعیه نسخه پایانی نظام‌های سیاسی را به یدک می‌کشید و در صدد تدوین روش‌هایی برای مشروعیت بخشی به استفاده از قدرت در ابعاد جهانشمول بود، امروز در زیستگاه‌های خود به چالش کشیده شده است. البته این بحران‌ها، نه آن است که امروزه به وجود آمده باشد، بلکه حدود سه دهه است که اندیشمندان غربی همچون کروزیه و هانتینگتون به آن رسیده‌اند و نقاط عزیمت آن‌ها به این نتایج؛ تصویر چند پارگی نظم مدنی، فروپاشی انضباط اجتماعی نظیر آنچه که اخیراً در ایالات متحده دیده ایم، بود. از این رو آنچه را که اکنون در در غرب با عنوان «بحران دموکراسی» یاد می‌شود؛ نه تهدیدی از بیرون بلکه عمدتاً ناشی از «تار عنکبوتی» است که به دور خود پیچیده‌اند.



فرجام عدالتخواهی راستین!



محمد رضانا صری از انواع عدالت خواهی و آسیب های آن در شماره های قبل نشریه، سخن بسیار گفته ایم حال مسئله آن است که اگر عدالت خواهی حقیقی متعلق به آن مختصات نیست، پس چیست؟ در مرقوم قبل بیان شد که برای دریافت عدالت خواهی مطلوب باید نیت درست و شیوه درست را دریافت تا بدین مطلب که چگونه می توان عدالت خواهی را به اهداف متعالی خود نزدیک کند واقف شویم. پیش از آنکه به بیان «شیوه درست» عدالت خواهی بپردازیم، از آنجا که ماهیت هر عملی در نیت آن نهفته است، باید به تشریح در معنای «نیت درست» در عدالت خواهی بپردازیم. حقیقت آن است که «نیت درست»؛ اهدافی است که فرد و یا گروهی که علم عدالت خواهی را به دست گرفته اند، در ذهن و عمل خود می بایست نشانه هایی از آن بروز دهد. این اهداف بر دو دسته اند: یکی ناظر بر گذشته و دیگری ناظر بر آینده و هر دو نیز، حاکی از دو مسئله کلیدی دارد. یکی آنکه تلاش برای رفع مشکلات جامعه، ناظر به گذشته است و دیگری، افق اندیشی برای اعتلا و رشد جامعه نیز، ناظر به آینده می باشد. با این وجود، هر دو نوع مطالبه چه آنکه ناظر بر گذشته باشد و چه ناظر بر آینده، متوجه به این است که چه قدر به آرمان های ما نزدیک است و چه ارتباطاتی با واقعیات موجود دارد؟ چنانچه، دو عنصر آرمان و واقعیات در نیت مطالبات ما، حضور نداشته باشد، بدیهی است که عملاً مطالبه به بیراهه خواهد رفت و توجه صرف به یکی از آن دو نیز، با آسیب هایی مواجه خواهد شد. اگر توجه ما، معطوف به واقعیات باشد، به تدریج جریان عدالتخواه رو به سوی رکود خواهد رفت، چرا که واقعیات همواره، عامل کنترل حرکت ما به سوی آرمان ها و اهداف بوده اند؛ نه محرک آن. از طرفی نمی توان، خود را تنها تابع مقتضیات زمان دانست چرا که در صورت پذیرش این امر، دیگر انسان؛ مسئول اعمال خویش نخواهد بود و از این رهگذر نیز، فلسفه وجودی نهضت مطالبه گری و همچنین آرمان های ما، متزلزل خواهد شد. اما تنها، آرمان گرایی ما می تواند، راه را دشوار و شاید غیر ممکن، در نظر ما بنماید چرا که فطرت انسان، نمی تواند تنها محرک

و انگیزه بی نتیجه را بپذیرد و به تدریج، به ارتجاع و حتی تردید و ارتداد ختم خواهد گردید. لذا در نیات، آرمان ها و ارزش ها به عنوان نقطه اوج، به مثابه قطب نمایی است تا در میانه امواج و صخره های دشواری ها و بیراهه ها، رو به سوی تاریکی نرویم. از طرفی دیگر فانوس واقعیات، ما را از نزدیک شدن به صخره های میانه راه و از هر گونه عمل آمیخته به افراط و تفریط در مطالبه گری، بر حذر می دارد و روش های هدفمند را به تناسب وضعیت موجود، معین می کند. ذکر این نکته مهم است که رسیدن به آرمان ها، غیر ممکن نیست بل امکان رسیدن منطقی و متناسب با واقعیات جامعه وجود دارد. به عنوان مثال هنگامی که جامعه؛ به بی عدالتی خو گرفته است و ظرفیت رفتار ناعادلانه را ندارند، نمی توان فریاد عدالت سرداد چرا که از سنت های لایتغیر الهی است که سرنوشت هیچ جامعه ای تغییر نمی کند، مگر آنکه خود تغییر یابد. جامعه بی درد و بدون حساسیت راهی به سوی عدالت نخواهد برد. تکلیف ما در چنین شرایطی بیداری مردم، نسبت به نتایج عدالت است و آن هنگام که تفکر دغدغه عمومی نسبت به امری گسترش یابد، در انتظار فرصتی برای عمل به آن هستند. فرصتی که عمل به عدالت را تسهیل و ممکن کند و به تبع آن نهادها و نهضت ها و ساختارهای اجتماعی، یعنی همان تمدن اسلامی با محوریت عدالت شکل خواهد گرفت و فریاد عدالت آغازی بر یک پایان خواهد بود. اما ضرورت عمل صحیح و روشمند، آن است که فرصت را به آسیب ها ندهیم. چه بسا افرادی در

میانه معرکه، بدون هیچ استراتژی وارد می شوند و فرصتی برای سودجویان خواهد بود تا با حواشی خود، موجب شکاف میان نهضت مطالبه گری و هدف اش شوند. که همین امر، زمینه ساز انحراف و یا فراموش شدن مطالبه اصلی می شود. حتی به فقدان کنترل هیجانات؛ در اعتراضات می انجامد که در این هنگام، اغتشاش جایگزین اعتراض می شود. چه بسا افرادی دلسوز به مسئله مطالبه، هیجانی رفتار می کنند که موجب مخدوش شدن چهره مطالبه و به نتیجه نرسیدن آن شده است. نکته ایی که می بایست به آن توجه کرد، این است که همراهی مطالبه با اعتراض، هنگامی که با برند و چارچوب مشخص همراه باشد، مشکلی را در بر نخواهد گرفت. در باب نیت و عمل صحیح، سخن بسیار است و در این عریضه، برای ذهنیت خواننده این مرقوم؛ به بیان سرنخ هایی از آن بسنده گردید تا خود راهی سوی دیگر موارد نیز در پیش گیرند. این قبیل تغییرات به سمت آنچه که در فوق بدان اشاره شد، از آنجا که عرصه های موفقیت آمیز و ثمر بخش انقلاب اسلامی در بدو شروع؛ بر خاسته از عموم مردم جامعه است، نیازمند فراگیری آن در میان عموم مردم نیز می باشد. در واقع نهادینه سازی عدالت رفتاری در جامعه اثرات خود را بر بدنه حاکمیتی خواهد گذاشت. هلن کلر می گوید: «تازمانی که توده مردم برای بهبود حال یکدیگر احساس مسئولیت نکنند، عدالت اجتماعی تحقق نمی یابد» البته این تاثیر، متقابل است و در سطح حاکمیت نیز وظایف خاص خود را می طلبد لکن اهم مطلب آن جا است که در هر دو سوی این میدان، حرکت در جریان باشد.

قضاوت تاریخ!

محمد ناصری

اگر ریزش‌ها در جریان حق، از مسلمات تاریخ و یکی از سنت‌های الهی در جوامع اسلامی است، یعنی افرادی از میانه راه هستند که به تدریج از ماهیت اسلامی خویش دور می‌شوند. تدریجی‌ها همواره در اوان خود روشن و آشکار نیستند اما در میانه پیچیدگی‌های زمانه به مثابه لجن‌هایی هستند که به یک باره از کف حوض به روی آب ظاهر می‌شوند. چه بسا خواص، پیشتازان و طلایه داران امت چون مورچه‌ای در گرداب‌های شنی مورچه خوارها بلغزند و ناخواسته خود را به پیشیزی بفروشد. به راستی تاریخ تکرار نمی‌شود. غلط است اگر بگوییم فلانی زبیر انقلاب ماست یا فلانی عمار و فلانی... چه آنکه در فتنه‌ها زبیرشان می‌خوانیم به عکس زبیر در اوج فتنه باز هم حرمت نسب داشتن با علی یا نمک علی را نگه نداشتند و خباتتی دو چندان دارند.

عمارهای عصر ما نیز یا چراغ‌راهند مانند مصباح، یا از شدت مهدوی بودن خود هدایت‌گر شده اند مانند مهدوی. از طرفی مانند عمار هم نبوده اند که این نقل در موردشان شنیده باشیم که لحظه ای در حقانیت علی دچار تردید شده باشند و در حمایت او قصوری کنند. تنها پدیده‌ی تاریخی که مدام تکرار می‌شود دوگانه علی و معاویه و حق و باطل است از قضا علی‌ها همیشه از نسل یا نقل یا سیره علی پدیدار می‌شوند. پس بهتر است بگوئیم که تاریخ دقیقاً تکرار نمی‌شود که رنگها و روشهای زندگی بشر به درازای آن ملون تر و متغییر تر می‌شود اما برای پایه‌های اصلی بشریت و جبهه بندی‌های آن، راهی به تغییر و تبدیل نیست. همان‌ها که شیفته امام خود بودند و در کربلاها امام جامعه خود را همراهی کردند و یا آن‌ها خواصی که نفهمیدند، دیر فهمیدند و یا اگر چنانچه فهمیدند اختلاف کردند، و بدین گونه بی‌خواصی خود را عیان کردند.

وقتی سیر تکوینی انقلاب اسلامی را به تاریخ صدر اسلام بازگردانیم، به خوبی فلسفه حقیقی این سنت الهی را درک خواهیم کرد و چه بسا حرکت انقلاب اسلامی که امتداد حرکت انبیاء است

بارها به برکت بی‌خواص ترین این خواص؛ به شکست انجامید. ا شتباهات روحانیون عصر مشروطه، شکست نهضت ملی نفت خود از این دست نمونه‌ها بسیار دارد. اما بهتر آن است که به شجره طیبه ۲۵۰ ساله‌ای

نگاه کنیم که شاخص تحلیل تحولات تاریخی عصر ما حساب می‌گردد. باید دانست که زبیرها، سلیمان بن صرد خزائی‌ها، ابن عباس‌ها در تاریخ چه کرده اند و امام جامعه در مواجهه با این بلایا چگونه گریست! تذکر این مطلب نیز ضروری است که مصیبت ما آنجا است که نسل جوان و انقلابی ما، به تدریج حوادث مهم و حافظه تاریخی خود را از دست بدهد و دیگر با حکمرانی مجازستان واقعی به تدبیر و مطالعه عمیق در تاریخ نهد و... الخ.

تاریخ دقیقاً تکرار نمی‌شود ولی شاید لازم باشد که زبیر، این سیف الاسلام دوران پیامبر اکرم (ص) را سرلوحه این عریضه قرار دهیم. همان زبیری که «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، حَتَّى نَشَأَ ابْنُ الْمَشْتُومِ - عَبْدُ اللَّهِ» نمادی از یک جریان همیشگی تاریخ است. اگر به عقبه این شخصیت نظری بیافکنیم او را واجد یک زندگی با بصیرت، ولایتمدار خواهیم یافت.

وی در جریان سقیفه جز اندک افرادی است که در کنار مقداد، سلمان، ابوذر از جانشینی حضرت امیر (ع) دفاع می‌کند اما سیر ولایت‌پذیری یا بهتر است بگوییم ولایت‌خواهی او (چه اینکه زبیر ولایت را برای علی (ع) به عنوان پسر دایی اش میخواست نه برای علی که در غدیر ولی شد) به فتنه جمل ختم می‌گردد. همان جنگی که نمازگزاران و راویان حدیث پیامبر در جبهه باطل دیده می‌شوند! و آن هنگام به بعد بود که غبار سیاه فتنه بیشتر از قبل، در ورق‌پاره‌های راویان جلوی چشم‌ها را گرفت و آن حوادث بعد از خود را به ارمان آورد و همه این‌ها در حالی بود که خود او مثلاً به حرمت نسب و نمک علی از جنگ کنار کشیده بود و در کمین راهزنی ضعیف‌تر از فرزندش جان داده بود.



ارتجاع...!

هادی گل‌سرخ اخیراً آقای امجد از سخنرانان و منبری‌های معروف تهران، در تازه‌ترین موضع‌گیری خود، از روح‌الله زم که نقش برجسته‌ای در پدید آمدن آشوب‌های دی ماه ۹۶ و جاسوسی برای دشمنان نظام جمهوری اسلامی ایران و انتقال اطلاعات شهید سردار سلیمانی به تیم‌های ترور داشت - حمایت کرد و او (روح‌الله زم) را شهید خواند و عنوان کرد که مسئول تمامی جنایت‌ها از سال ۸۸، آیت‌الله خامنه‌ای است.

اما.. این روزهای وصف حال اجناب امجد، از درس‌های مکرر تاریخ است و یادآور عبرت‌هایی است که ذهن ما را به آیات، روایات و اشعار کهن رهنمون می‌کند. عقبه و گذشته ایشان حاکی از آن است که استاد اخلاق؛ با وجود اظهار دوری از سیاست در طی جریان‌های سال ۸۸ مواضع سیاسی متفاوتی اتخاذ نمود که موجب اعجاب شاگردان و برخی اطرافیان او گردید. وی در سال ۱۳۹۰ بنا به خواست پسرش، به مالزی که محل سکونت او بود می‌رود و از آن سال در غالباً در خارج از کشور به سر می‌برد و این روزها در فرانسه زندگی می‌کند. بگذریم... حقیقت آن است که غلظت پیچیدگی‌های ملون خبری-رسانه‌ای، در صدق و کذب‌های عالم سیاست تا آنجاست که اگر شناخت صحیحی نباشد؛ استاد اخلاق و عرفان هم شمشیر غلاف کرده و در زمین دشمن، مقابله و معارضة اساسی با جمهوری اسلامی و ولایت فقیه می‌کند!

به راستی که میان ظاهر و باطن، وادی حیرتی است که عقل در آن سرگردان است. البته ذکر این نکته ضروری است که این موضوع پدیده‌ای نو و تازه‌ای نیست، مگر نه آنکه در تاریخ از طلحه و زبیر بارها خوانده و یا شنیده ایم! یا این سخن امیرالمومنین علی (ع) را که «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْتُومُ - عَبْدُ اللَّهِ -» زبیر همواره از ما اهل بیت [و از یاران خاص ما بود] تا آن که فرزند شوم زبیر [عبدالله]، نشو و نما کرد [و پدر را گمراه ساخت] یا از ابن عباس، پسر عموی پیامبر خدا و مفسر قرآن که بازر و سیمی از فرماندهی سپاه حسن بن علی (ع) در جنگ، به دامان معاویه، پناه برد و بر سر سفره قاتل فرزندانش تفسیر قرآن می‌گفت!

مدعیات ایشان (جناب امجد) در باب رهبری جای بسی تأسف و تأمل است و این پرسش که مگر غیر از آن است که اگر آقای خامنه‌ای نبود، عتبات عالیات

مسئولیت گناهان و خطاهای وی را به کرده خویش پذیرفته باشد؟! چگونه آنجا که این منافق گزارش جاسوسی مدافعین حرم را در خان طومان و... داد و بهترین جوانان دوران آخرالزمان این چنین در خون غلتیدند، دل این روحانی نلرزید؟ اما این دل، برای اعدام محارب فاسق و فاجری به درد آمد؟!!

صد هزاران نام خوش را کرد ننگ صد هزاران زیرکان را کرد دنگ

و در انتها؛ چه حقیقتی بود وصیت آن سردار پیر و خط امام که ایام بصیرت و میثاق با ولایت، با خون تاریخی اش آمیخته شد آنجا که اشاره می دارد: «برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق به جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند. حق واضح است؛ جمهوری اسلامی و ارزش ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی (رحمة الله علیه) هستند و می بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند. من حضرت آیت الله العظمی خامنه ای را خیلی مظلوم و تنها می بینم. او نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات با بیانتان و دیدارهای تان و حمایت های تان با ایشان می بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود.»

آه از آن روزی که صدق صادقان باز خواهد از تو سنگ امتحان.

بامامهم" (اسراء- ۷۱) یا این روایت از حضرت امام رضا(ع): «... فلوان رجلا احب حجراً لحشره الله معه يوم القيامة» را درک کرده باشد، خود را به یک فاحشه سیاسی، که ماه ها در کشور آشوب و بلوا به پا کرد و موجی از نارضایتی و ناامیدی



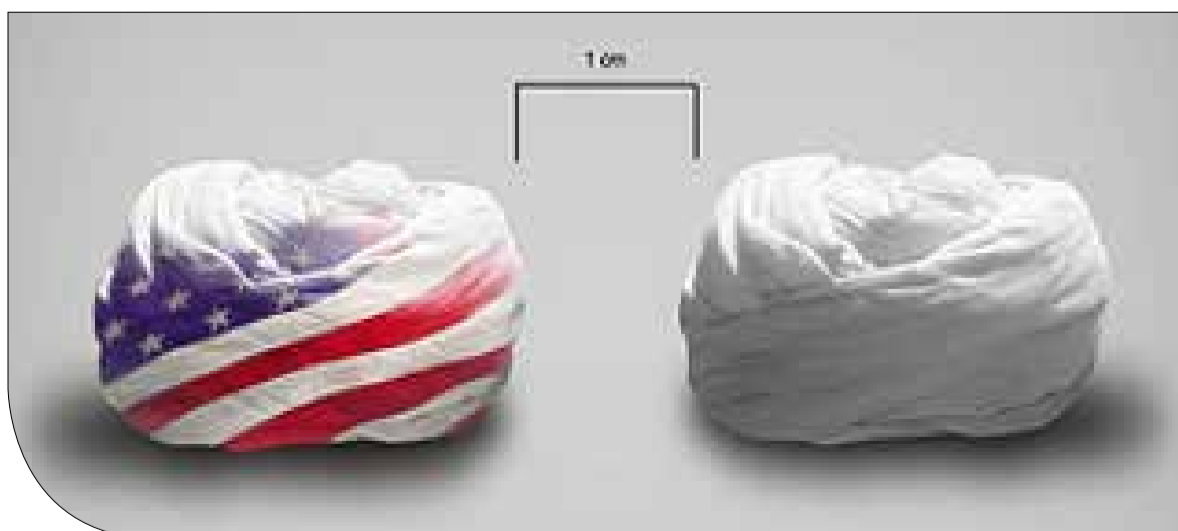
را با انتشار اخبار کذب یا نیمه کذب ایجاد نمود! نمی فروشد. روح الله زم، آن هنگام به انتهای امر خود رسید که عامل ناآرامی ها در کشور گردید و آموزش ساخت تجهیزات جنگ شهری، نحوه مواجهه با یگان های نیروی انتظامی و چگونگی گسترش آشوب شهری را می داد. او معترف به رهبری آشوب های خیابانی ۹۶ بود. همچنین به اذعان خودش اطلاعات تحرکات عملیاتی مدافعان حرم در عراق و سوریه را جمع آوری می کرد و بر علیه ملت ایران اقدامات ضد امنیتی را مدیریت و راهبری می نمود! و بدین صورت است که تحت جو روانی و آموزش های وی چه بسیار مردم بیگناه نه تنها از ایران بلکه از عراق و شام و... کشته و زخمی شدند. چگونه ممکن است استاد اخلاق، با مظلوم خواندن چنین جرثومه ای و حمایت علنی از این منافق معدوم،

عراق و شام در معرض تروریست های بین المللی قرار می گرفت که آقای زم و امثالهم شریک اطلاعاتی شان بود؟ همان ها که، دختران و زنان ایزدی را مورد تعرض قرار دادند!، حجر بن عدی را نبش قبر نمودند و با حمله به عتبات عالیات و حرم حضرت زینب (س) پنبه دانه های رنگارنگی به خواب می دیدند. مگر نه اینکه، مجاهدت های پاسداران با جولان گری های داعش و ده ها گروهک ملحد تکفیری که دماء جمیع مسلمین اعم از شیعه و سنی را حلال می دانستند تا دروازه های بغداد و حرمین کاظمین، مواجه بود؟ حال آنکه مقارن با آن ایام چه بسا در میان لشکر عمر سعد نیز بسیارند عمامه به سرهایی که به نماز ایستاده اند! و به راز و نیاز با خدا در فرنگستان مشغول بوده اند!!.

حقیقت آن است که حمایت های آقای خامنه ای از سوریه واحد بود که موجبات فداکاری ها و مجاهدت های حاج قاسم و رزمندگان در راه امام خود را فراهم ساخت. به راستی که ایشان عامل امنیت ایران اسلامی و حفظ و اتحاد و یکپارچگی سوریه، عراق و لبنان و مردم مسلمان و مسیحی و سنی و شیعه آن از چنگال آمریکا و رژیم جعلی صهیونیست و متحدان اروپایی و سران کشورهای عربی است. تاجایی که آمریکایی ها به خوبی می دانند تنها رهبری انقلاب بود که در مقابل نقشه خاورمیانه جدید، تجزیه بیشتر کشورهای اسلامی و تولد صدها گروه تکفیری ایستاد. بدیهی است که فرصتی را می طلبد تا این مرکز ثقل را ولو با جهل عمامه به سرها، درهم شکند.

به قول شاعر می گوید: «پیش چشمت داشتنی شیشه (عینک) کبود زان سبب عالم کبودت می نمود» اگر آقای امجد، عینک سیاه و کبودی که ثمره وابستگی به فرزندش است را بشکند، بدیهی است که مسائل در پیشگاه او وارونه دیده می شود و جای جلادها و شهدا را این چنین ردیالانه تغییر نمی دهد.

اگر کسی این آیه "یوم ندعوا کل اناس



دوگانه‌های سردار

زهرا رحمان زاده

سورنا یا مالک اشتر؟ مرزبان ملی یا شمشیری در دست ولی؟ اصلاح طلب یا انقلابی؟ دوگانه‌هایی در مورد سردار شهید قاسم سلیمانی، یا آنگونه که مورد پسند خود او بود سرباز قاسم سلیمانی که شاید هیچگاه پاسخ داده نمی‌شد، اگر نبود وصیت نامه سیاسی عبادی او که خود آینه‌ای مختصر است از وصیت نامه سیاسی-عبادی امام او. اما دلیل این دوگانه‌های پیچیده حل شده (به برکت وصیت نامه) چیست؟ جواب واضح است: دوگانه‌های ظاهری بین عملکرد او بالاخص در مسائل منطقه‌ای به عنوان سردار سپاه اسلام و منش و رفتار او با پیروان ادیان و مذاهب مختلف و حتی مخالفین با ماموریت او به عنوان فرمانده سپاه قدس.

اگر بخواهیم روشن‌تر بیان کنیم باید با دید مصداقی‌تر به این موضوع تناقض‌نما بنگریم: به عنوان مثال سردار شهید در طول فرماندهی اش

در سپاه قدس، از یک سو سعی در گسترش مرزهای بلاد مقاومت دارد که خواهی نخواهی باید بپذیریم آبخور نظری این عمل، جز اسلام ناب شیعی با محوریت موضوع ولایت فقیه نیست و از یک سوی دیگر آن بزرگوار در قبال ادیان و مذاهبی که در جغرافیای عملیاتی او وجود دارند، برخوردی برادرانه و محترمانه دارد. تا آن جا که خود او در یک سخنرانی این‌گونه بیان داشت: "در فلسطین بحث شیعه و سنی مطرح نیست. همه یکسانند و ما از مذاهب اسلام حمایت می‌کنیم" و یا در ادامه اظهار داشت: "امروز اگر در فلسطین کسی اظهار شیعی بکند، ما با او کار نمی‌کنیم. خودم را می‌گویم شما می‌توانید انتقاد کنید به من. ۹۹٪ مردم فلسطین اهل سنت هستند. مادفاع می‌کنیم از آن‌ها."

و یا اینکه سردار موضوع اخراج نیروهای آمریکایی در منطقه را پیگیری می‌کند و آشکارا به مبارزه‌ی منطقه‌ای با آمریکایی‌ها می‌پردازد که اساساً در داخل کشور مورد پسند بسیاری از چهره‌های سیاسی متمایل به غرب نیست. از سویی همین چهره‌ها که غالباً در دایره اصلاح طلبی می‌گنجند، مورد احترام و شاید حتی علاقه او بودند که مصداق بارز آن احترام و ابراز ارادت او به هاشمی رفسنجانی حتی در حین مراسم او و یا نامه معروف سردار به حسن روحانی است که با انتقاداتی از سوی برخی چهره‌های انقلابی به سردار همراه بود.

یا در حوزه فعالیت‌های منطقه‌ای، او به گونه‌ای هنرمندانه منافع ملی حمایت از گروه‌های مقاومت و مبارزه با گروه‌های تکفیری مورد حمایت غرب را با دورنگه داشتن ناآرامی‌ها از مرزهای کشور نمایان ساخت و شاید به همین دلیل بود که حتی بسیاری از کسانی که شعار نه غزه نه لبنان سر می‌دهند نیز در تشییع با شکوه پیکر او با چشم‌گریان حضور داشتند. در مسائل داخلی نیز رویه سردار شهید از این قالب خارج نیست. به عنوان نمونه او هیچگاه در انتقاد و موضع‌گیری علیه سیاست‌های دولت اصلاحات در سال‌های ۷۶-۸۴ با جریان‌های اصولگرا و مذهبی همراه نشد ولی در عین حال در موضع فتنه ۷۸ همراه با جمعی از فرماندهان سپاه، با نامه‌ای که به سید محمد خاتمی رییس جمهور وقت نوشت موضع صریح و انتقادات خود نسبت به قضایای پیش آمده را بیان کرد یا در انتخابات ۸۸ گرچه از جانب او عملی در جهت حمایت از محمود احمدی نژاد به عنوان رقیب گزینه جریان دگراندیش و زاویه دار با نظام دیده نشد، ولی در عین حال نسب به موضوع فتنه اظهار نظرهای بجایی از او شنیده شد که بعدها انتشار یافت.

مجموع آنچه که ذکر آن به میان رفت، به علاوه وصیت نامه سیاسی-عبادی او نشان می‌دهد، سردار شهید مانند دو پیشوای خود که همانا امامین انقلاب باشند به بهترین وجه ممکن توانسته بود منافع ملی و مذهبی یا بهتر؛ بگوییم اهداف متعالی اسلام ناب شیعی نظیر احیای تمدن اسلامی و قطع ید دشمنان اسلام و تقویت جایگاه ولایت فقیه به عنوان حاکمیت مشروع اسلامی از سویی و از سوی دیگر با حفظ مرزهای جغرافیایی و کمک به حفظ یک پارچگی ملی همزمان دنبال کند.

